

رویکرد نظریه بازسازی گرایي به حقوق کیفری مردم سالار با نگاهی به نظام عدالت کیفری ایران

چکیده

مقاله حاضر با اتخاذ رویکردی تحلیلی-تطبیقی و با اشاره‌ای گذرا به نظام عدالت کیفری ایران، به واکاوی ظرفیت‌های نظریه بازسازی گرایي کلاینفلد در تبیین موانع ساختاری تحقق عدالت کیفری مردم سالار می‌پردازد. در این چارچوب نظری که عدالت را به مثابه ارتباط مفهوم‌پردازی می‌کند، گذار از پارادایم سنتی «حقوق کیفری به مثابه کنترل» به معماری نهادی مبتنی بر سه اصل مشارکت، شفافیت و توازن نهادی، راهبرد بنیادین برای بازسازی اعتماد عمومی و ترمیم گسست‌های هنجاری تلقی می‌گردد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که این اصول سه‌گانه در نسبت دیالکتیکی با یکدیگر قرار داشته، به گونه‌ای که فقدان یا ضعف هر یک، کارکرد کلی نظام عدالت کیفری را با اختلال مواجه می‌سازد. در نهایت، تحلیل تطبیقی انجام‌شده مؤید این گزاره است که مشروعیت در عصر کنونی نه بر مبنای کارآمدی فنی، که بر پایه عادلانه بودن فرآیندهای تولید، اجرا و نظارت بر قدرت کیفری استوار گردیده است.

کلیدواژه‌ها: حقوق کیفری مردم سالار، مشارکت مردمی، شفافیت قضایی، توازن نهادی، نظریه بازسازی گرایي

مقدمه

نظام عدالت کیفری، به عنوان عرصه‌ای بنیادین برای سنجش مشروعیت حکمرانی در هر جامعه‌ای، در میانه تقابل دشواری میان اقتدار دولت و حقوق شهروندان قرار دارد. در ایران، این تقابل در سال‌های اخیر به یکی از کانونی‌ترین حوزه‌های چالش‌برانگیز تبدیل شده است. رویکردهای مسلط در تحلیل این چالش‌ها عمدتاً حول دو محور می‌چرخند: نخست، نقدهای کلی مبتنی بر اصول حقوق بشر، و دوم، مقایسه‌های تطبیقی با نظام‌های مردم سالار. با این حال، به نظر می‌رسد این رویکردها از ابزار تحلیلی لازم برای تشریح ریشه‌های ساختاری و نهادی بحران مشروعیت در عدالت کیفری ایران عاجزند.

نظریه بازسازی گرایي^۱ کلاینفلد نه به عنوان یک نظریه صرفاً فلسفی، بلکه به مثابه یک چارچوب تحلیلی نهادی ظرفیت منحصر به فردی ارائه می‌دهد. این نظریه، یک گذار پارادایمی از «حقوق کیفری به مثابه کنترل» به «حقوق کیفری به مثابه ارتباط» قرار دارد که مبتنی بر بازتعریف بنیادین در هستی‌شناسی پدیده جنایی است - مفاهیمی که در بخش مبانی نظری به تفصیل بررسی خواهند شد. کلاینفلد با احترام به دستاوردهای عدالت ترمیمی در سطح خرد، باوری رادیکال را پیش می‌نهد: این چارچوب به تنهایی برای مواجهه با پیچیدگی‌های پدیده جنایی در جوامع مدرن، کثرت‌گرا و مبتنی بر دولت-ملت‌ها ناتوان است. این تمایز هستی‌شناختی و جامعه‌شناختی، به ناگزیر به پیامدهای نهادی و راهبردی کاملاً متمایزی می‌انجامد. عدالت ترمیمی با تأکید بر سطح رابطه خرد فردی، در عمل عمدتاً بر ایجاد سازه‌های نهادی موازی، غیررسمی و غیردولتی در حاشیه نظام عدالت رسمی تأکید دارد (شیری، ۱۳۹۷، ص ۴۴). در نقطه مقابل، پروژه بازسازی گرایي کلاینفلد با نگاه جاه طلبانه‌تر، رادیکال‌تر و ساختارشکن‌تر به سطح بازسازی کلان نظم اخلاقی جامعه نظر دارد و بر بازطراحی اساسی نهادهای اصلی، رسمی و اجبارآمیز نظام عدالت کیفری - یعنی پلیس، دادسرا، دادگاه و زندان - از درون تأکید می‌ورزد.

این ارتقای مقیاس از خرد به کلان و از رابطه به ساختار، بازسازی گرایي را از حاشیه به متن سیاست‌گذاری کیفری می‌آورد و آن را از یک روش جایگزین و اختیاری حل و فصل پرونده‌ها به یک پروژه سیاسی-حقوقی تمام‌عیار برای

¹ - Reconstructivism

بازمشروعیت بخشی به حکمرانی مردم سالار در عرصه کیفری ارتقا می دهد. پرسش راهبردی عدالت ترمیمی عمدتاً این است: «چگونه می توانیم این تعارض خاص را به شیوه ای رضایت بخش تر برای طرفین مستقیماً درگیر حل کنیم؟» در حالی که پرسش راهبردی بازسازی گرای کلاینفلد این است: «معماری نهادی نظام عدالت کیفری چگونه باید طراحی شود تا بتواند به طور مستمر مشروعیت خود را در چشم شهروندان یک دموکراسی بازتولید کرده، همبستگی اجتماعی را در سطح کلان تقویت نموده، و بحران های اعتماد عمومی را مدیریت کند؟»

پرسش محوری این مقاله آن است که چارچوب تحلیلی کلاینفلد چگونه می تواند موانع ساختاری تحقق عدالت کیفری مردم سالار در ایران را تبیین کند؟ برای پاسخ به این پرسش، به جای تفکیک معرفی نظریه و تحلیل موردی، مبانی نظری هر اصل به طور همزمان با واکاوی شکاف های ساختاری متناظر آن در نظام عدالت کیفری ایران ارائه می گردد. فرضیه مقاله بر این است که این چارچوب، به دلیل ماهیت نهادی و ساختاریافته خود، نه تنها قادر به نمایان ساختن شکاف میان وضع موجود و مطلوب است، بلکه می تواند نقشه راهی برای اصلاحات نهادی هدفمند ارائه دهد. هرچند برخی مطالعات صورت گرفته حاکی از آن است که چگونه عدم اعمال برخی استانداردها، چالشی ساختاری در نظام عدالت کیفری ایران ایجاد کرده است (غلامی، ۱۴۰۳) و موسی زاده کوفی، نجفی ابرندآبادی، شاملو، محمودی جانکی، ۱۴۰۲)، اما هدف این پژوهش، نشان دادن مولفه های حقوق کیفری مردم سالار از سویی و ظرفیت کاربردی نظریه بازسازی گرای در شناسایی کاستی ها و چالش های ساختاری نظام های عدالت کیفری از دیگر سو خواهد بود.

ساختار مقاله در سه بخش اصلی و بر مبنای سه اصل بنیادین نظریه بازسازی گرای تنظیم شده است. در بخش نخست، اصل مشارکت هم در مبانی نظری آن و هم در نمود عینی خود در تمرکزگرایی قضایی و نبود نهادهای مردمی در ایران تحلیل می شود. در بخش دوم، اصل شفافیت هم به عنوان یک آرمان نظری و هم در تقابل با واقعیت محرمانگی فرآیندهای قضایی در ایران مورد بررسی قرار می گیرد. سرانجام، در بخش سوم، اصل توازن نهادی هم در نظریه و هم در چالش های ناشی از اختیارات نامتوازن نهاد دادسرا در نظام قضایی ایران واکاوی می گردد. این ساختار تلفیقی، در نهایت، درسی برای گذار از تشخیص کلی مشکلات به ارائه راهکارهای نهادی مشخص فراهم می آورد.

۱. مبانی نظری بازسازی گرای: گذار از پارادایم کنترل به ارتباط

نظریه بازسازی گرای کلاینفلد، نه صرفاً به عنوان یک نظریه فلسفی، بلکه در مقام یک چارچوب تحلیلی-نهادی قدرتمند، واجد ظرفیتی بی بدیل برای تشریح بحران مشروعیت در نظام های عدالت کیفری معاصر و ترسیم نقشه راهی برای اصلاحات ساختاری است. شالوده این نظریه بر دو تحول بنیادین مفهومی استوار است که درک آن ها برای فهم کلیت پروژه بازسازی گرای ضروری است: نخست، بازتعریف هستی شناختی پدیده جنایی، و دوم، بازتعریف کارویژه نظام عدالت کیفری.

پدیده جنایی و جرم در این پارادایم، صرفاً یک تخلف فردی علیه حکومت یا یک نقض قاعده موضوعه نیست، بلکه پیش و بیش از هر چیز، یک اختلال ارتباطی در نظم اخلاقی جمعی جامعه است. این گذار مفهومی، هسته مرکزی نظریه کلاینفلد را تشکیل می دهد و مبنای فلسفی تمامی اصول نهادی پسین را سازد. از این منظر، جرم در جوامع مدرن، تنها یک

تعارض یا یک شکست در رابطه بینافردی نیست، بلکه یک کنش نمادین و یک رویداد عمومی است که تمامی ساختار انتزاعی نظم هنجاری جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هنجارها در این خوانش، نه قواعدی تحمیلی، بلکه بستر سازنده همبستگی اجتماعی و اعتماد متقابل محسوب می‌شوند و در این صحنه، وقوع جرم، پیامی نمادین به کل جامعه ارسال می‌کند که هنجارهای مشترک برای حداقل یک نفر، آن قدر فاقد اعتبار و الزام‌آوری بوده که او را به نقض آن ترغیب کرده است (Kleinfeld, 2016, p. 145; Garland, 2013).

پدیده جنایی از منظر بازسازی گرای، سه حلقه ارتباطی را به‌طور همزمان و سیستماتیک مخدوش می‌سازد: حلقه نخست، رابطه مجرم-قربانی است که بر پایه اعتماد بنیادین به رعایت کرامت و امنیت استوار گردیده؛ حلقه دوم، رابطه مجرم-جامعه را دربرمی‌گیرد که تجلی پیمان اجتماعی نانوشته و تعهد متقابل به رعایت هنجارهای مشترک است؛ و حلقه سوم که حیاتی‌ترین سطح محسوب می‌گردد، رابطه جامعه-هنجار را نشان می‌دهد که در آن، اعتماد جمعی همگانی شهروندان به کارآمدی، مشروعیت و الزام‌آوری هنجار نقض شده به شدت خدشه‌دار می‌شود (Kleinfeld, 2016, p. 52).

پیامدهای این آسیب چندلایه، بسی فراتر از سطح فردی گسترده می‌شود. از سویی، به سرمایه نمادین نظام هنجاری — یعنی آن باور جمعی که هنجارها شایستگی پیروی دارند — آسیب وارد می‌سازد. از دیگر سو، اعتماد عمومی شهروندان به کارآمدی و انسجام نظم اجتماعی را تحلیل می‌برد. این فرسایش، سرمایه اجتماعی نظام را کاهش داده و پرسش بنیادینی را در اذهان عمومی ایجاد می‌کند. هنگامی که شهروندان شاهد نقض هنجارها بدون پاسخ مناسب باشند، پرسش بنیادینی در ذهن آنان شکل می‌گیرد مبنی بر این که چه دلیلی برای پابندی ما به قواعد وجود دارد، در حالی که دیگران آن را با بی‌اعتنایی نقض می‌کنند؟ این خوانش ارتباطی از پدیده جنایی، دقیقاً در تقابل با سه پارادایم مسلط حقوق کیفری قرار می‌گیرد. در حالی که سزاگرایی، جرم را نقض اراده دولت و فایده‌گرایی آن را اختلال در نظم فایده‌گرایانه می‌داند، بازسازی گرای بر بعد ارتباطی و اجتماعی جرم تأکید دارد. عدالت ترمیمی نیز با تمرکز انحصاری بر سطح خرد، از درک ابعاد کلان پدیده جنایی به عنوان یک رویداد عمومی نمادین ناتوان است.

در پی این بازتعریف هستی‌شناختی، پاسخ کیفری مناسب نیز نمی‌تواند به اعمال درد یا محاسبه سود و زیان تقلیل یابد چرا که سزاگرایی با محوریت سزادهی متناسب، از بازسازی اعتبار هنجار نقض شده عاجز است. فایده‌گرایی با تقلیل گرای ابزاری، ذات اخلاقی پاسخ به جرم را نادیده می‌گیرد و عدالت ترمیمی با محدودیت ساختاری در سطح خرد، فاقد سازوکارهای نهادی برای ایفای نقش در عرصه عمومی است. از این رو، کارکرد بیانی^۲ نظام کیفری، دقیقاً همان خلأ نظری را پر می‌کند که این سه پارادایم از پر کردن آن ناتوان بوده‌اند. این کارکرد، نظام کیفری را به یک نهاد ارتباطی تبدیل می‌کند که مشروعیت خود را از توانایی‌اش در تسهیل یک گفت‌وگوی ترمیمی کلان می‌ستاند.

² - Expressive Function

کارویژه اصلی نظام عدالت کیفری در این پارادایم، بازسازی این اختلال ارتباطی است که از طریق سه وظیفه به هم پیوسته محقق می‌شود: تأیید عمومی رنج قربانی، اعلام مجدد ارزش‌ها به جامعه، و تسهیل بازگشت مجرم. در این مسیر است که نظام کیفری باید واجد کارکرد بیانی باشد. بدین معنا که پاسخ کیفری نمی‌تواند و نباید در یک حلقه خصوصی شده محدود بماند، بلکه باید خود به یک رویداد عمومی نمادین تبدیل گردد تا با طراحی در عرصه عمومی، پیام‌های هنجاری ضروری برای بازتأیید جمعی ارزش‌ها و اعاده اعتماد عمومی را به تمامی بدنه جامعه منتقل کند. به این معنا که نظام کیفری باید علاوه بر کارکردهای سنتی (مانند مجازات یا بازپروری)، بتواند از طریق فرآیندهای خود به شیوه‌ای نمادین، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه را بیان، تأیید و تقویت کند. این کارکرد بیانی، در تقابل کامل با کارکرد ابزاری نظام‌های کیفری سنتی قرار دارد که در آن مجازات صرفاً به عنوان ابزاری برای بازدارندگی یا سزادهی فهمیده می‌شود (رحمانیان و حبیب‌زاده، ۱۳۹۲).

در این مدل، پاسخ به جرم پیش و بیش از هر چیز، یک کنش ارتباطی است که از طریق آن جامعه هویت اخلاقی خود را بازمی‌آفریند و اعضایش را حول ارزش‌های مشترک بار دیگر متحد می‌سازد. این چارچوب نظری، بنیان لازم برای تحلیل ساختار نهادی عدالت کیفری مردم‌سالار را فراهم می‌سازد که در بخش‌های بعدی بررسی خواهد شد.

۲. اصل مشارکت: از شهروند-ناظر تا شهروند-کنشگر در فرآیند کیفری

اگر مشروعیت را جوهره حیات یک نظام عدالت کیفری در جوامع مردم‌سالار بدانیم، بی‌تردید اصل مشارکت، شریان اصلی تغذیه‌کننده این جوهره است. در پرتو خوانش ارتباطی از پدیده جنایی که در بخش مبانی نظری تشریح شد، مشارکت شهروندان نه یک توصیه اخلاقی یا مکمل اختیاری، بلکه سنگ بنای هستی‌شناختی یک نظام کیفری مردم‌سالار محسوب می‌شود. این اصل ریشه در این بینش ژرف دارد که عدالت کیفری زمانی می‌تواند به بازسازی نظم اخلاقی جامعه—که هدف غایی نظریه بازسازی‌گرایی است—بینجامد که خود به یک فرآیند ارتباطی و یک رویداد عمومی تبدیل شود.

۲-۱. مبانی فلسفی و سطوح سه‌گانه نهادینه‌سازی

مبانی تئوریک این اصل از نظریه دموکراسی مشارکتی^۳ وام گرفته شده و مشروعیت نهادهای کیفری را نه از کارآمدی تکنوکراتیک یا دقت حقوقی متخصصان، بلکه نشأت گرفته از میزان نقش‌آفرینی فعال و معنادار شهروندانی می‌داند که این نهادها ادعای نمایندگی ارزش‌های آنان را دارند. کلاینفلد با نقد انحصارگرایی قضایی^۴ به مثابه میراث نامیمون پوزیتیویسم حقوقی، بر این ادعاست که وقتی نظام کیفری به دایره‌ای بسته از قضات، وکلا و حقوق‌دانان تقلیل یابد، حتی اگر تصمیمات آن از نظر فنی

^۳ - Participatory Democracy

^۴ - Judicial Elitism

بی‌نقص باشد، فاقد آن "اعتبار اخلاقی جمعی"^۵ خواهد بود که برای بازسازی نظم اخلاقی پس از جرم ضروری است. (Kleinfeld, 2016, p. 112; Habermas, 1996)

اینجاست که اصل مشارکت به عنوان سنگ بنای مشروعیت، جایگاه فلسفی خود را آشکار می‌سازد. چگونه می‌توان جامعه را برای بازتأیید ارزش‌های مشترک فرا خواند، در حالی که خود این آیین (فرآیند دادرسی)، از دیدگان آنان پنهان نگه داشته شده یا به دایره‌ای بسته از نخبگان حقوقی محدود گشته است؟ مشارکت مردمی در این پارادایم، نه یک توصیه اخلاقی یا یک مکمل شکلی، بلکه شرط امکان تحقق خود فرآیند بازسازی است. این مشارکت است که به دادرسی کیفری، صبغه یک رویداد عمومی نمادین را می‌بخشد و آن را از یک مونولوگ قدرت یک‌سویه، به یک دیالوگ ترمیمی چندصدایی تبدیل می‌کند.

شایان ذکر است که پیوند این مبانی فلسفی با مفهوم حکمرانی خوب کاملاً مستقیم و اجتناب‌ناپذیر است. حکمرانی خوب، در عصری که مشروعیت از فرمانبرداری کورکورانه به پذیرش آگاهانه شهروندان منتقل شده است، مستلزم نهادهایی است که نه تنها کارآمد، بلکه پاسخگو، شفاف و مشارکت‌پذیر باشند. از منظر نظریه بازسازی گرای، مشروعیت نهادهای کیفری نه از کارآمدی تکنوکراتیک یا دقت حقوقی متخصصان، بلکه از نقش‌آفرینی فعال و معنادار شهروندانی نشأت می‌گیرد که این نهادها ادعای نمایندگی ارزش‌های آنان را دارند. مشارکت، مکانیسمی است که از طریق آن، پاسخگویی نهادها به جامعه تضمین می‌شود. هنگامی که شهروندان در فرآیندهای سیاست‌گذاری، دادرسی و نظارت حضور دارند، نهادهای کیفری ناگزیر می‌شوند تصمیمات خود را نه در پشت درهای بسته، بلکه در میدان عمومی و در برابر نگاه نقادانه شهروندان توجیه کنند. این فرآیند، مشروعیت را از بالا (اقتدار دولت) به پایین (اراده آزاد شهروندان) منتقل می‌کند و در نتیجه، بنیانی پایدار برای حکمرانی خوب در حساس‌ترین عرصه اعمال قدرت دولتی، یعنی عدالت کیفری، ایجاد می‌نماید.

بدون این سطح از مشارکت که ریشه در عمیق‌ترین لایه‌های هستی‌شناختی پدیده جنایی دارد، نظام کیفری در انجام کارویژه بنیادین خود - یعنی بازسازی اعتماد عمومی و نظم اخلاقی - ناتوان خواهد بود. حذف ساختاریافته شهروندان از این آیین جمعی، نه یک کاستی رویه‌ای، بلکه یک نقصان مشروعیتی بنیادین است که توانایی نظام را برای ایفای نقش بازسازی‌کننده خود به‌طور ساختاری تضعیف می‌کند. بنابراین، مشارکت را باید جوهره حیات یک نظام عدالت کیفری مردم‌سالار و تجسم عینی حکمرانی خوب در عمل دانست. اصالت و عمق مشارکت مردمی در نظریه بازسازی گرای، نه در شعارها و مشارکت‌های نمادین، بلکه در نهادینه‌سازی آن در معماری کلان نظام عدالت کیفری نمایان می‌شود. کلاینفلد خواستار ایجاد یک "معماری نهادی چندلایه"^۶ است که "شهروند-کنشگر"^۷ را در قلب تمامی فرآیندهای کیفری - از تولد قانون تا اجرای حکم - قرار دهد. این معماری را می‌توان در سه سطح کلان، میانی و خرد، که هر یک منطق و سازوکار خاص خود را طلب می‌کنند، ترسیم نمود.

در سطح کلان، مشارکت مستلزم یک دگردیسی بنیادین در فرآیند سیاست‌گذاری کیفری است. کلاینفلد با نقد انحصارگرایی تقنینی استدلال می‌کند که وقتی سیاست‌های کیفری صرفاً توسط نمایندگان دولت، مقامات قضایی و کارشناسان

⁵ - Collective Moral Authority

⁶ - Multi-layered Institutional Architecture

⁷ - Citizen-Actor

حقوقی تدوین می‌شوند، حتی اگر از نظر فنی بی‌نقص باشند، فاقد آن غنا و پیچیدگی اخلاقی هستند که تنها از طریق درگیرسازی طیف وسیعی از صداهای اجتماعی قابل حصول است (Kleinfeld, 2016, p. 118).

تحقق این هدف در گرو نهادهای سازوکارهای سیاست‌گذاری کیفری چنددینفعی است. نمونه آرمانی چنین نهادی، تأسیس یک "شورای عالی سیاست‌گذاری جنایی" با ترکیبی متوازن از نمایندگان منتخب سازمان‌های مردم‌نهاد، رهبران محلی، اساتید حقوق و جرم‌شناسی، قضات بازنشسته، وکلا و همچنین نمایندگانی از نهادهای دولتی است. کارکرد این شورا به هیچ وجه به ارائه مشاوره‌های غیرالزام‌آور محدود نمی‌شود، بلکه باید از اختیارات تصمیم‌گیری واقعی در حیطه‌های حیاتی برخوردار باشد (Leib, 2021, p. 134). این سطح از مشارکت ساختاریافته، پیوندی مستقیم با ارتقای کیفیت قوانین کیفری برقرار می‌سازد. قوانینی که از کوره گفتم‌وگویی عمومی و بررسی کارشناسی چندبعدی عبور کرده‌اند، به طور سیستماتیک از سه آفت عمده مصون می‌مانند: قانون‌گذاری سزاگرایانه و عوام‌فریبانه (هژبرالساداتی، ۱۳۹۲، ۳۳)، مصلحت‌اندیشی دیوان‌سالار^۸، و غفلت از پیامدهای اجتماعی غیررسمی قوانین.

در نتیجه، سیاست کیفری به جای آنکه بازتاب خواست یک گروه خاص باشد، به بیانیه اخلاقی جمعی یک جامعه در مورد عدالت، انصاف و امنیت تبدیل می‌شود. این رویکرد مشارکتی تضمین می‌کند که نظام عدالت کیفری نه به ابزاری برای تحمیل اراده نخبگان حاکم، بلکه به تجلی گاه خرد و اراده جمعی شهروندان در تعیین سرنوشت کیفریشان تبدیل شود (خاقانی اصفهانی، ۱۴۰۳). این تمرکزگرایی در سیاست‌گذاری کیفری، در تقابل کامل با اصل مشارکت ساختاریافته قرار دارد و در عمل به شکل‌گیری آنچه نجفی ابرندآبادی (۱۴۰۲) «سیاست جنایی بخشنامه‌ای» می‌نامد انجامیده است: رویکردی که در آن به جای قانون‌گذاری مشارکت‌جویانه، نهاد قضایی از طریق بخشنامه و آیین‌نامه به قانون‌گذاری فراقضایی می‌پردازد و نه تنها جامعه مدنی را از نقش‌آفرینی در تولید هنجارهای کیفری محروم می‌سازد، بلکه با حذف خرد جمعی و تجربه زیسته شهروندان، به تصویب قوانین ناکارآمد و بی‌ثباتی حقوقی می‌انجامد. این رویکرد در تقابل آشکار با اصول قانون‌گذاری کیفری بی‌طرفانه قرار دارد که بر پایه‌ی کثرت‌گرایی فرهنگی و مشارکت ساختاریافته گروه‌های مختلف اجتماعی استوار است. بایسته است تا در قانون‌گذاری کیفری در جوامع چندفرهنگی با به رسمیت شناختن تنوع فرهنگی و با مشارکت واقعی ذی‌نفعان، از انحصارگرایی هنجاری پرهیز شود (مسعودیان خوزانی و همکاران، ۱۴۰۳).

در سطح میانی، اصل مشارکت مستلزم یک بازآفرینی بنیادین در نقش شهروندان در قلب فرآیند دادرسی کیفری است. این سطح، مشارکت را از حاشیه به متن قضاوت و صدور حکم منتقل می‌سازد. کلاینفلد با نقد حرفه‌ای‌گرایی افراطی، تفویض انحصاری امر قضاوت به قضات حرفه‌ای را اگرچه ضامن وحدت رویه و دقت حقوقی می‌شمرد، اما بهای آن را قطع پیوند نظام قضایی با حس جمعی عدالت و خرد عملی جامعه می‌داند (Kleinfeld, 2016, p. 156). نماد عینی این سطح، احیای نهادهای دادرسی نوینی است که ماهیتاً مردم‌سالار و غیرحرفه‌ای هستند، از جمله هیئت‌های منصفه با اختیارات گسترده که نه تنها در جرائم سیاسی، که در کلیه جرائم دارای بار اخلاقی سنگین به عنوان نماینده وجدان جامعه، در کنار قاضی حرفه‌ای به ارزیابی

ادله و صدور حکم می‌پردازند. همچنین هیئت‌های داوری جامعه‌محور که با الهام از عدالت ترمیمی، به حل و فصل جرائم کم‌اهمیت‌تر یا جرائم جوانان می‌پردازند.

این در حالی است که قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، با وجود ادعای توسعه مشارکت مردمی، در عمل مسیری معکوس را پیموده و شهروندان را به حاشیه رانده است. نمونه بارز این امر، ماده ۳۰۵ این قانون است که حضور هیئت منصفه را تنها به جرائم سیاسی و مطبوعاتی محدود ساخته است. این محدودیت استثنایی و مضیق—آن هم به شیوه‌ای کاملاً متعارض با فلسفه حضور این هیئت در عدم لزوم متابعت از نظر اعضا برای دادگاه (خالقی، ۱۴۰۴، ۴۴۳)—در تضاد کامل با منطق مشارکت‌جویانه نظریه بازسازی گرایي قرار دارد.

پژوهش‌های تجربی گسترده‌ای مؤید کارآمدی این نهادها است. مطالعات طولانی‌مدت شرم و استرنک در بیست کشور مختلف نشان می‌دهد که تصمیمات صادره توسط هیئت‌های داوری جامعه‌محور در مقایسه با احکام دادگاه‌های سنتی، از مقبولیت اجتماعی بالاتر و پایداری داوطلبانه بیشتری برخوردارند (Sherman & Strang, 2022, p. 75). این فرآیند مشارکتی، دقیقاً همان کارکرد بیانی نظام کیفری را محقق می‌سازد که کلاینفلد بر آن تأکید دارد. هنگامی که جامعه از طریق نمایندگان غیرحرفه‌ای خود، به ارزیابی یک عمل مجرمانه می‌پردازد و پاسخی عادلانه برای آن می‌یابد، در واقع به شیوه‌ای علنی و جمعی، ارزش‌های اخلاقی خود را اعلام و تأیید می‌کند (رستمی، ۱۳۹۹، ۳۶).

در سطح خرد، اصل مشارکت با نهادهای سازشی مکانیسم‌های نظارت مردمی بر مرحله اجرای احکام کیفری به عینیت می‌رسد. این سطح متضمن ایجاد نهادهای نظارتی مستقل و چنددینفعی است که به‌طور مستقیم بر فرآیند اجرای مجازات و بازپروری مجرمان نظارت می‌کنند. بر اساس پژوهش‌های لیب، ایجاد "کمیسیون‌های نظارت بر مراکز اصلاح و تربیت" با ترکیبی از شهروندان داوطلب آموزش‌دیده، مددکاران اجتماعی، نمایندگان سازمان‌های مردم‌نهاد دفاع از حقوق زندانیان و اعضای خانواده‌های زندانیان، می‌تواند تضمین‌کننده تحقق دو هدف اساسی باشد (Leib, 2021, p. 167). نهادهای نظارتی مردمی با انجام بازدیدهای سرزده و نظام‌مند از مراکز نگهداری، به عنوان ضامن عملی کرامت انسانی عمل می‌کنند. این نهادها با بررسی مستقیم شرایط بهداشتی، کیفیت تغذیه، استانداردهای فیزیکی محیط و الگوی تعامل پرسنل با زندانیان، مانع از تبدیل مجازات محرومیت از آزادی به اشکال غیرقانونی و غیرانسانی مجازات می‌شوند. در بعد نظارت بر بازاجتماعی‌پذیری، این نهادها با ارزیابی مستمر کیفیت و کمیت برنامه‌های آموزشی، حرفه‌آموزی، خدمات روانشناختی و طرح‌های درمان اعتیاد، اطمینان حاصل می‌کنند که این برنامه‌ها در عمل به عنوان ابزارهای مؤثر بازپروری عمل نمایند. در همین راستا ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری ایران به عنوان مثالی عینی، در ظاهر با اعطای حق اعلام جرم و شرکت در دادرسی به سازمان‌های مردم‌نهاد، اما در لایه‌های زیرین خود، نمونه‌ای بارز از یک مشارکت کنترل‌شده و شبه‌مشارکت را به نمایش می‌گذارد که در تناقضی بنیادین با اصول هستی‌شناختی نظریه بازسازی گرایي قرار دارد و با محصور کردن این مشارکت در چارچوبی مضیق و مشروط، آن را از محتوای اصیل خود تهی ساخته است (رمضانی قوام‌آبادی، ۱۳۹۴).

در جمع‌بندی نهایی، این سه گانه نهاده‌سازی مشارکت—در سطوح سیاست‌گذاری، دادرسی و نظارت—یک پارادایم جامع و به هم پیوسته را تشکیل می‌دهد که در آن هر سطح، شرط لازم برای کارکرد سطوح دیگر است. مشارکت در سطح کلان، با تزریق خرد جمعی و دانش تخصصی به فرآیند تقنین، قوانینی با کیفیت و مشروعیت بالاتر تولید می‌کند. مشارکت در سطح میانی، این قوانین را از طریق درگیر کردن وجدان جمعی جامعه در فرآیند دادرسی، از حالت متن مکتوب خارج ساخته و به هنجارهای زنده و پویای اجتماعی تبدیل می‌کند. و مشارکت در سطح خرد، با نظارت مداوم بر مرحله اجرا، تضمین می‌کند که احکام صادره در مسیری انسانی و بازسازنده به اجرا درآیند. این سه حلقه به هم تنیده، چرخه کامل عدالت کیفری مردم‌سالار را تشکیل می‌دهند که در آن شهروندان از حالت موضوع منفعل حکم قضایی به سوژه‌های فعال در تمام مراحل فرآیند عدالت ارتقا می‌یابند. بدون این نهاده‌سازی عمیق و چندلایه، هرگونه سخن گفتن از مشارکت مردمی در عرصه عدالت کیفری، به آرمان‌گرایی انتزاعی و فاقد اثرگذاری عینی مبدل خواهد شد.

۲-۲. تمایز مشارکت ساختاریافته از پوپولیسم کیفری

در کانون نظریه بازسازی گرای کلاینفلد، یکی از ژرف‌ترین و در عین حال ضروری‌ترین تمایزات، تفکیک رادیکال میان مشارکت ساختاریافته به عنوان تجلی حکمرانی خوب و پوپولیسم کیفری به عنوان نماد حکمرانی احساسی و عوام‌فریبانه است. این تمایز بر چند محور اساسی استوار است:

نخست، وجود نهادهای دارای صلاحیت و آموزش‌دیده در مقابل هیجانات زودگذر مردمی است. مشارکت از منظر کلاینفلد به معنای سپردن امر قضاوت به توده‌های غیرمتخصص و تحت تأثیر احساسات نیست، بلکه مستلزم ایجاد نهادهای دموکراتیک دارای صلاحیت است (Kleinfeld, 2019, p. 167). برای نمونه، اعضای یک هیئت منصفه یا هیئت داوری جامعه‌محور به صورت تصادفی یا از طریق فرآیندهای مشخصی انتخاب می‌شوند و سپس دوره‌های آموزشی اجباری را در مورد اصول دادرسی منصفانه، حقوق بنیادین، رویه‌های قضایی و تکنیک‌های میانجی‌گری می‌گذرانند. این آموزش، آنان را از شهروندان عادی به شهروندان-قضات آگاهی تبدیل می‌کند که می‌توانند بر اساس استدلال و ادله، و نه صرفاً بر مبنای ترس یا خشم، تصمیم‌گیری کنند. در مقابل، پوپولیسم کیفری مستقیماً به احساسات اولیه مردم مانند ترس از جرم و میل به انتقام متوسل می‌شود و خواستار مجازات‌های شدید، فوری و غیرمنطقی می‌گردد، بی‌آنکه هیچ‌گونه فرآیند آموزشی یا تأملی در کار باشد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۲، ص ۴۵).

محور دوم در فرآیندهای شفاف و مبتنی بر استدلال در مقابل تصمیم‌گیری‌های پشت پرده و احساسی نهفته است. مشارکت ساختاریافته در چارچوبی از شفافیت حداکثری و گفت‌وگوی عقلانی صورت می‌پذیرد. در نقطه مقابل، پوپولیسم کیفری در فضایی از ابهام و بر مبنای شعارها و وعده‌های ساده‌انگارانه عمل می‌کند. تصمیمات اغلب در پشت درهای بسته و تحت تأثیر لابی‌های قدرتمند یا کمپین‌های رسانه‌ای هیجانی گرفته می‌شود، بی‌آنکه نیاز به ارائه دلیلی عقلانی و شفاف داشته باشد (Pratt, 2023, p. 251).

غایت بازسازی نظم اخلاقی در مقابل هدف ارضای حس انتقام‌جویی، سومین محور را نمایان می‌کند. همانطور که گذشت، هدف نهایی مشارکت در نظریه بازسازی‌گرایی، بازسازی نظم اخلاقی و ترمیم پیوندهای اجتماعی گسسته‌شده توسط جرم است. این مشارکت برای تحقق عدالت ترمیمی کلان، هدفی بلندمدت، پیچیده و مستلزم در نظر گرفتن حقوق همه ذی‌نفعان از جمله بزه‌دیده، جامعه و حتی بزه‌کار است. در مقابل، پوپولیسم کیفری غایتی کوتاه‌مدت و ابزاری دارد: ارضای حس انتقام‌جویی جمعی و ایجاد توهم امنیت از طریق نمایش قدرت دولت در این مدل، مجرم به دیگری شیطان‌صفت تقلیل می‌یابد که باید طرد و نابود شود، بی‌آنکه به ریشه‌های اجتماعی جرم یا امکان بازگشت او به جامعه اندیشیده شود.

چهارمین وجه تمایز در حکمرانی ترکیبی و چندصدا در مقابل تمرکزگرایی و یک‌صدایی تجلی می‌یابد. مشارکت ساختاریافته، هسته مرکزی یک حکمرانی ترکیبی است که در آن قدرت بین نهادهای رسمی و نهادهای غیررسمی و مردمی توزیع می‌شود تا از انحصار و تمرکز قدرت جلوگیری کند. این حکمرانی، چندصدا، گفت‌وگو محور و خود-اصلاح‌گر است. در مقابل، پوپولیسم کیفری اغلب به شکل عجیبی به تمرکزگرایی می‌انجامد، جایی که رهبری پوپولیست با ادعای درک مستقیم اراده مردم، اختیارات را در دستان خود متمرکز می‌کند و نهادهای واسطه مستقل را به حاشیه می‌راند.

این تمایز برای تحلیل نظام عدالت کیفری ایران حیاتی است چراکه مشکل، نه از خود مفهوم مشارکت، بلکه شکل و قالب نهادی آن است. نظام قضایی ایران از یک سو با فقدان مشارکت ساختاریافته روبروست که آن را از خرد جمعی بی‌بهره کرده و از سوی دیگر، در مواردی خاص ممکن است با اشکال تحریف‌شده‌ای از پوپولیسم کیفری مواجه شود که در آن اراده‌ای خاص به نام خواست عمومی تقلیل می‌یابد. راه برون‌رفت از این دوگانگی، نه عقب‌نشینی از مشارکت، بلکه پیشبرد پروژه نهادهای مشارکت عقلانی و ساختاریافته است. بنابراین، مشارکت اصیل نه دشمن حاکمیت قانون و تخصص، بلکه متحد ضروری آن برای نیل به حکمرانی خوب و عادلانه است.

۳. اصل شفافیت: از اطلاعات محرمانه تا قضاوت جمعی عقلانی

در سپهر حکمرانی مدرن، شفافیت دیگر یک فضیلت اخلاقی صرف نیست، بلکه به سنگ بنای مشروعیت نهادهای عمومی تبدیل شده است (پروین و فیروزی، ۱۴۰۱). در قلمرو حساس عدالت کیفری، این اصل جایگاهی والاتر و کارکردی حیاتی‌تر می‌یابد. شفافیت در این عرصه، کلیدی است برای گشودن قفل اتاق دربسته نظام قضایی و تبدیل آن به میدان عمومی‌ای که در آن، شهروندان نه به عنوان ناظرانی منفعل، بلکه به عنوان شرکایی فعال در فرآیند تحقق عدالت مشارکت می‌جویند. این اصل، پلی است میان اقتدار تخصصی نهادهای قضایی و خرد جمعی جامعه؛ پلی که از یک سو با زدودن غبار ابهام از فرآیندهای قضایی، امکان نظارت آگاهانه را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، با تقویت حس اعتماد عمومی، سرمایه اجتماعی نظام عدالت را احیا می‌کند.

۳-۱. مبانی نظری: شفافیت به مثابه بنیان قضاوت جمعی عقلانی

در کانون نظریه بازسازی گرای کلاینفلد، شفافیت نه یک ویژگی فرعی یا مطلوبیت اخلاقی، بلکه شرط ضروری امکان خود فرآیند عدالت در یک جامعه مردم سالار است. این جایگاه رفیع زمانی به درستی درک می شود که شفافیت را در پرتو نظریه حوزه عمومی یورگن هابرماس تحلیل کنیم. از این منظر، شفافیت، بنیاد قضاوت جمعی عقلانی را تشکیل می دهد و تنها عاملی است که می تواند مشروعیت نظام کیفری را از حالت انفعالی و تحمیلی به وضعیتی فعال و اقناعی ارتقا دهد.

هابرماس در نظریه خود، حوزه عمومی را عرصه ای اجتماعی می داند که در آن شهروندان به صورت جمعی و از طریق گفت و گوی آزاد و عاری از سلطه درباره مسائل مشترک به تأمل می پردازند و به یک افکار عمومی آگاه شکل می دهند (Habermas, 2021, p. 154). مشروعیت نهادهای حکمرانی در جوامع مدرن، از جمله نظام عدالت کیفری، وابسته به این است که تصمیمات آنان بتواند در محکمه این حوزه عمومی مقاومت کند و خود را در برابر استدلال های عقلانی شهروندان توجیه نماید. کلاینفلد با وام گیری از این چارچوب، استدلال می کند که فرآیندهای کیفری، به ویژه دادرسی، باید خود به مثابه صحنه ای مرکزی از حوزه عمومی فهمیده شوند (Kleinfeld, 2016, p. 174).

در اینجاست که نقش محوری شفافیت و سازوکار ارتباطی حوزه عمومی با نهادهای کیفری مشخص می شود. بدون شفافیت، هیچ گفت و گوی عمومی معناداری درباره عدالت ممکن نیست. چگونه می توان شهروندان را به قضاوت درباره عملکرد یک نظام دعوت کرد، در حالی که اطلاعات لازم—آنچه در دادگاه ها می گذرد، استدلال های قضات، چگونگی عملکرد پلیس—در اختیار آنان قرار ندارد؟ فقدان شفافیت، شهروندان را در تاریکی نگاه می دارد و آنان را به بازیگرانی منفعل تبدیل می کند که تنها می توانند نتایج را—بدون درک فرآیندها—پذیرند یا رد کنند. این وضعیت، دقیقاً در تقابل با آرمان هابرماسی یک فضای گفت و گوی عقلانی قرار دارد.

شفافیت این فضا را در سه سطح حیاتی می سازد: نخست، امکان نقد و بازبینی را فراهم می آورد. هنگامی که آرای قضایی با استدلال های کامل و علنی منتشر می شوند، جامعه دانشگاهی، روزنامه نگاران تحقیقی، وکلا و شهروندان آگاه می توانند آن ها را نقد و واکاوی کنند. این نقد جمعی، مهم ترین ابزار برای شناسایی خطاهای قضایی، ناسازگاری در رویه ها یا تفسیرهای خودسرانه از قانون است. همان گونه که فولر استدلال می کند، انتشار و نقد آراء، کیفیت استدلال های حقوقی و انسجام منطقی احکام را به میزان قابل توجهی افزایش می دهد.

دوم، شفافیت به تقویت پاسخگویی نهادی می انجامد. شفافیت، نهادهای کیفری را در معرض دید و قضاوت عمومی قرار می دهد. یک قاضی یا دادستان می داند که تصمیم و استدلال او توسط عموم دیده و قضاوت خواهد شد. این آگاهی، قدرتمندترین انگیزه برای دوری از خودسری، جانبداری و تبعیض است. شفافیت، دیوارهای بلند نهادهای قضایی را می شکند و آن ها را از دژهای غیرقابل نفوذ قدرت به نهادهای پاسخگو تبدیل می کند.

سوم، شفافیت به ساختن اعتماد از طریق قابلیت پیش بینی کمک می کند. هنگامی که شهروندان بتوانند با مطالعه آرای گذشته، منطق و الگوی تصمیم گیری قضات را درک کنند، نظام قضایی برای آنان قابل پیش بینی می شود. این قابلیت پیش بینی، به طور مستقیم به اعتماد عمومی می انجامد. شهروندان مطمئن می شوند که تصمیمات قضایی بر اساس معیارهای عینی و قابل فهم، و نه امیال شخصی یا ملاحظات پنهان، گرفته می شوند.

این تحلیل، پیوند ناگسستنی شفافیت با اصل مشارکت را نشان می‌دهد. مشارکت معنادار—که در بخش پیشین به تفصیل درباره آن سخن گفتیم—بدون شفافیت، ناممکن و حتی خطرناک است. چگونه می‌توان از شهروندان خواست در هیئت‌های منصفه یا شوراهای سیاست‌گذاری مشارکت کنند، در حالی که به اطلاعات کامل و دقیق دسترسی ندارند؟ چنین مشارکتی به تصمیم‌گیری‌های ناآگاهانه و احساسی—یعنی همان پوپولیسم کیفری—خواهد انجامید. شفافیت، ابزار ضروری عقلانی‌سازی مشارکت است.

۲-۳. ابعاد سه‌گانه شفافیت: اطلاعاتی، استدلالی و فرآیندی

در راستای تحقق آن قضاوت جمعی عقلانی که شالوده مشروعیت نظام کیفری مردم‌سالار است، اصل شفافیت می‌بایست در سه بُعد به هم پیوسته و غیرقابل تفکیک نهادینه گردد: شفافیت اطلاعاتی، شفافیت استدلالی، و شفافیت فرآیندی. این سه بُعد، حلقه‌های کامل یک زنجیره را تشکیل می‌دهند که فقدان هر یک، کلیت نظام شفافیت را با اختلال مواجه می‌سازد. بُعد نخست، شفافیت اطلاعاتی است که متضمن حق دسترسی عمومی و بی‌قید و شرط به داده‌های خام و پردازش‌شده نظام عدالت کیفری می‌باشد. این داده‌ها شامل آمار جامع جرائم، نرخ کشف پرونده‌ها، آمار تفکیک‌شده احکام صادره (از حیث نوع جرم، مدت مجازات، ویژگی‌های متهمان)، گزارش‌های عملکرد نهادهای قضایی و انتظامی، و همچنین بودجه و هزینه‌های اختصاص یافته به امور قضائی است. این سطح از شفافیت، زیرساخت هرگونه تحلیل، نظارت و ارزیابی بیرونی را فراهم می‌آورد. به عنوان مثال، بدون انتشار آمار دقیق از احکام مربوط به جرائم اقتصادی، امکان نقد عینی این ادعا که آیا دستگاه قضایی با مفسدان اقتصادی قدرتمند به صورت یکسان برخورد می‌کند یا خیر، وجود نخواهد داشت.

بُعد دوم و حیاتی‌تر، شفافیت استدلالی است که مستلزم انتشار کامل، تفصیلی و قابل درک منطق و استدلال‌های حقوقی و اخلاقی پشت هر رأی قضایی است. در این سطح، صرف اعلام نتیجه حکم—مانند محکومیت یا برائت—کفایت نمی‌کند، بلکه می‌بایست فرآیند استدلالی که قاضی را از ادله موجود به آن نتیجه خاص رسانده، به طور شفاف در معرض دید همگان قرار گیرد. این امر شامل تبیین چگونگی ارزیابی ادله، تفسیر قوانین، استناد به رویه‌های قضایی پیشین، و سنجش دلایل موجه‌کننده تخفیف یا تشدید مجازات می‌باشد. الزام به ارائه استدلالی عمومی و قابل نقد، قضات را وامی‌دارد تا در تصمیم‌گیری‌های خود دقت نظر بیشتری به خرج دهند، از تفسیرهای سلیقه‌ای و خودسرانه پرهیز کنند، و احکام خود را بر پایه استدلالی استوار و منطقی بنا نهند. همان‌گونه که لون فولر تأکید دارد، انتشار و نقد عمومی آراء، کیفیت استدلال‌های حقوقی و انسجام منطقی احکام را به میزان قابل توجهی ارتقا می‌بخشد (Fuller, 1978, p. 394; Sunstein, 2021, p. 157). در غیاب شفافیت استدلالی، حتی عادلانه‌ترین احکام نیز ممکن است در هاله‌ای از ابهام و سوءظن قرار گیرند (Tyler, 2020, p. 91).

شفافیت استدلالی همچنین با چالشی بنیادین در نظام حقوقی ایران مواجه است که ریشه در معماری خاص منابع حقوقی آن دارد. حاکمیت «اصل قانونمندی - شرع‌مندی» و الزام قاضی به استناد همزمان به منابع معتبر اسلامی در کنار متون قانونی، بدون تعریف حدود شفاف این منابع، به تزلزل حق افراد بر تأمین می‌انجامد (نجفی ابرندآبادی، ۱۴۰۲) و از منظر چارچوب نظری این مقاله، این وضعیت یک ابهام ساختاری ایجاد می‌کند که سه پیامد مخرب مستقیم برای شفافیت استدلالی به دنبال دارد؛

نخست، این امر قابلیت پیش‌بینی را که جوهره شفافیت استدلالی است، مخدوش می‌سازد. هنگامی که منطق حکم می‌تواند از دو حوزه هنجاری بالقوه ناسازگار (قانون موضوعه و متون فقهی با قرائت‌های متعدد) سرچشمه بگیرد، شهروندان و حتی وکلای آنان فاقد هرگونه معیار عینی برای پیش‌بینی نحوه تفسیر یک رفتار در دادگاه خواهند بود. دوم، این ساختار، امکان نقد و ارزیابی بیرونی احکام را به شدت تضعیف می‌کند. چگونه می‌توان یک رأی را به طور معنادار نقد کرد وقتی که استدلال آن می‌تواند به متونی ارجاع دهد که دسترسی به آنها همگانی نیست، تفسیر آنها فنی و خاص است، یا در نهایت، مرجع نهایی برای تفسیر آنها خود قاضی است؟ این وضعیت، دادگاه را از یک میدان عمومی استدلال به یک فضای بسته هرمنوتیکی تبدیل می‌نماید. و در نهایت، این ابهام، کارکرد بیانی عدالت کیفری را که کلاینفلد بر آن تأکید دارد، خنثی می‌سازد چراکه نظام کیفری برای آنکه بتواند به بازتأیید جمعی ارزش‌ها پردازد، باید پیام هنجاری خود را به وضوح و بدون ابهام به جامعه منتقل کند. حکمی که منطق آن برای عموم شهروندان نامفهوم یا غیرقابل پیگیری است، فاقد توانایی لازم برای ایفای این نقش نمادین و ارتباطی است. بنابراین، چالش شفافیت در ایران صرفاً یک مشکل اجرایی نیست، بلکه نشانگر یک تعارض هنجاری زیرساختی است که خود را مستقیماً در عرصه استدلال قضایی نشان می‌دهد و مشروعیت حکم قضایی را در بنیادین‌ترین سطح مورد تردید قرار می‌دهد.

سومین بُعد، شفافیت فرآیندی است که بر علنی بودن کامل جلسات دادرسی—به استثنای موارد بسیار محدود و استثنایی که به طور دقیق در قانون تعریف شده‌اند—دلالیت دارد. این بُعد، شهروندان را به تماشاگران مستقیم صحنه تولد حکم تبدیل می‌کند. علنی بودن دادرسی‌ها این امکان را فراهم می‌آورد که شهروندان شاهد نحوه اداره دادگاه، ادای احترام به حقوق دفاعی متهم، چگونگی استماع شهود و ارزیابی ادله توسط قاضی باشند. این مشاهده مستقیم، خود ضمانتی قدرتمند در برابر نقض آیین‌های دادرسی، اعمال نفوذ، فشار بر متهم یا شاهد، و هرگونه انحراف از اصول دادرسی منصفانه است. هنگامی که فرآیند دادرسی در پشت درهای بسته صورت پذیرد، نه تنها امکان نظارت عمومی از بین می‌رود، بلکه زمینه برای بروز انواع سوءاستفاده‌ها و اشتباهات قضایی فراهم می‌شود (موذن زادگان و رهدارپور، ۱۳۹۷).

در نظام قضایی ایران با وجود تأکیدات قانون اساسی بر علنی بودن محاکمات (اصل ۱۶۵) و انتشار آراء قضایی، شفافیت در عمل با چالش‌های متعددی روبرو است (رزمجویی و دیگران، ۱۴۰۳). ماده ۳۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، نمونه‌ای بارز از این وارونه‌سازی حقوقی است. این ماده، اصل علنی بودن دادرسی—که در اسناد بین‌المللی مانند ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی یک حق اساسی و قاعده اصلی شمرده می‌شود—را به یک امتیاز قضایی تبدیل کرده و تحقق آن را منوط به تشخیص دادگاه ساخته است (خالقی، ۱۳۸۳، ص ۲۵۶). رویکرد حاضر نه تنها با استانداردهای پذیرفته‌شده بین‌المللی در تعارض است، بلکه معیارهای سختگیرانه‌ای را که نهادهای حقوق بشری از جمله دیوان اروپایی حقوق بشر برای اعتبار هرگونه محدودیتی بر اصل علنی بودن دادرسی ضروری می‌دانند، نقض مینماید. بر پایه این چارچوب معیار، محدودیت‌های اعمال‌شده بر دادرسی علنی میبایست واجد سه شرط بنیادین باشند: نخست آنکه به طور صریح «مقرر در قانون» بوده و از مشروعیت قانونی برخوردار باشند (اصل قانونمندی)، دوم آنکه در چارچوب یک جامعه دموکراتیک «ضروری» تلقی شوند، به این مفهوم که برای تحقق هدف مشروعی مانند امنیت ملی، هیچ راهکار جایگزین کم‌آسیب‌تری در

دسترس نباشد (اصل ضرورت) و سوم آنکه با هدف مورد نظر «متناسب» باشند، به این صورت که حداقلی از مداخله برای دستیابی به آن هدف به کار گرفته شود و میان شدت محدودیت و اهمیت هدف تعادلی معقول برقرار گردد (اصل تناسب). قانون آیین دادرسی کیفری ایران، با محول کردن تشخیص مصادیق غیرعلنی بودن دادرسی صرفاً به «دادگاه» و خودداری از تدوین چارچوبی شفاف، عینی و قابل پیش‌بینی، این سه ضابطه اساسی را نادیده گرفته است. این ابهام و فقدان معیارهای دقیق، در عمل مجرای برای اعمال محدودیت‌های خودسرانه، گسترده و فاقد نظارت مؤثر فراهم ساخته است (مؤذن- زادگان و راسته، ۱۳۹۷).

این محرمانگی، امری تصادفی یا سلیقه‌ای نیست، بلکه سیستمی و برنامه‌ریزی شده است. در حالی که در سیستم‌های دموکراتیک مانند آلمان ۷۵ درصد و در فرانسه ۶۸ درصد از محاکمات به صورت علنی برگزار می‌شود (CEPEJ, 2022, p. 87)، در ایران، شفافیت محدود و مکانیسم‌های پاسخگویی ناقص، نظام دادرسی کیفری را با چالش‌های متعددی مواجه نموده است. قانون انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات مصوب ۱۳۸۸، با درج استثنائات گسترده و مبهم (مانند "اخلال در مراجع قضایی" و "افشای اسرار رسمی")، عملاً هرگونه درخواست اطلاعات از نهادهای قضایی را ناممکن ساخته است. همچنین در بعد آماری، نبود یک سامانه شفاف و یکپارچه برای انتشار آمار دادرسی‌ها—از تعداد پرونده‌های ورودی و خروجی تا احکام صادره و مدت زمان دادرسی—هیچ امکان مقایسه‌ای را برای پژوهشگران و شهروندان باقی نمی‌گذارد. در بعد رسانه‌ای نیز ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری، حضور و فعالیت رسانه‌ها را به شدت محدود و منوط به اجازه دادگاه نموده است. این محدودیت‌های سه‌گانه، امکان نظارت جمعی را - که کلاینفلد آن را "شریان حیات مشروعیت" (Kleinfeld, 2016, p. 173) می‌داند - به طور سیستماتیک مسدود ساخته‌اند. این در حالی است که تجربه کشورهای اسکاندیناوی نشان داده است که افزایش شفافیت قضایی می‌تواند تا ۴۰ درصد از اشتباهات قضایی بکاهد (UNDP, 2021). پیامدهای این فرهنگ محرمانگی سیستماتیک بسیار ویرانگر و چندبعدی است. از بعد کارکردی، این محرمانگی با پنهان کردن خطاهای قضایی، به تکرار اشتباهات قضایی و تضعیف کیفیت احکام دامن می‌زند. از بعد اجتماعی، با محروم کردن جامعه از اطلاعات لازم، سرمایه اعتماد عمومی را به طور مستمر تحلیل می‌برد. این فرآیند در بستری از استحاله الگوهای ارزشی - که به درستی در ادبیات جرم‌شناختی ایران به عنوان عاملی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به واکنش‌های کیفری شناسایی شده است (محمدی، ۱۳۹۸) - تشدید گردیده و شکاف بین نهادهای کیفری و جامعه را به مرزی غیرقابل عبور تبدیل می‌کند.

شکاف بین وضعیت موجود در ایران و استانداردهای جهانی هنگامی به وضوح ترسیم می‌شود که به تجربه کشورهای پیشرو در حوزه شفافیت قضایی نظر بیفکنیم. برزیل، با راه‌اندازی سامانه یکپارچه "Brasil.io"، موفق شده است تا بیشتر از ۸۰ درصد از آراء قضایی خود را به صورت الکترونیک، قابل جستجو و در دسترس عموم قرار دهد. این سامانه نه تنها متن کامل آراء، بلکه استدلال‌های حقوقی، مراجع استنادی و حتی نظرات مخالف قضات را نیز شامل می‌شود. در مقابل، در ایران حتی در موارد نادری که آرای منتشر می‌شود، غالباً به صورت پراکنده، غیرقابل جستجو، فاقد استدلال‌های تفصیلی و عاری از هرگونه داده‌های متا است.

⁹ - the lifeblood of legitimacy

۳-۳. شفافیت و ارتقای کیفیت قانون گذاری و قضاوت

ارتقای کیفیت در دو عرصه تقنین و قضاوت، از پیامدهای اجتناب ناپذیر نهادینه سازی اصل شفافیت است. این تأثیر چنان عمیق و نظام مند است که می توان شفافیت را موتور محرک توسعه کیفی در دستگاه عدالت کیفری دانست. در سطح قضاوت، الزام به انتشار استدلال های حقوقی پشت هر رأی، قضات را در معرض نوعی نظارت دائمی و پیشرفته قرار می دهد. هنگامی که یک قاضی آگاه باشد که استدلال او نه تنها برای اصحاب دعوا، بلکه برای جامعه دانشگاهی، وکلای دادگستری، رسانه ها و عموم شهروندان قابل دسترسی و نقد خواهد بود، انگیزه قدرتمندی برای ژرف اندیشی بیشتر، دقت در استناد به ادله، پرهیز از تفسیرهای سلیقه ای و تدوین آرای مستحکم تر پیدا می کند. این فرآیند، که گاهی از آن به "نظارت همگانی بر عقلانیت قضایی" یاد می شود، کیفیت استدلال نویسی و در نتیجه، کیفیت کلی احکام صادره را به شکل محسوسی ارتقا می بخشد. قاضی ناگزیر می شود تا با بصیرت بیشتر و بر مبنای اصول حقوقی شفاف و قابل دفاع، حکم خود را توجیه کند، که این خود مانعی بزرگ در برابر تصمیم گیری های شتابزده، متکی بر پیش داوری یا فاقد پشتوانه استدلالی قوی است. این الزام به پاسخگویی استدلالی، بزرگ ترین ضمانت اجرای درونی برای تضمین عقلانیت و انصاف در فرآیند قضاوت است.

در سطح کلان تر، شفافیت اطلاعاتی و آماری، ابزاری بی بدیل برای ارزیابی کارآمدی قوانین کیفری و در نتیجه ارتقای کیفیت قانون گذاری فراهم می آورد. انتشار نظام مند آمار دقیق از پرونده های ورودی، نوع جرائم، احکام صادره، مدت زمان دادرسی و نرخ بازگشت به جرم، به قانونگذار این امکان را می دهد که بر مبنای داده های عینی و نه احساسات یا ملاحظات سیاسی گذرا، به بازبینی قوانین موجود یا تصویب قوانین جدید بپردازد. برای نمونه، اگر آمارها نشان دهد که اعمال یک مجازات خاص برای نوعی از جرائم نه تنها موجب کاهش نرخ ارتکاب آن جرم نشده، بلکه به افزایش جمعیت کیفری و تحمیل هزینه های سنگین به دولت انجامیده است، قانونگذار می تواند با پشتوانه علمی و مستند، در جهت اصلاح آن قانون یا جایگزینی سیاست های کیفرزدایانه و ترمیم گراتر گام بردارد. این رویکرد داده محور، قانون گذاری کیفری را از حالت انفعالی و واکنشی — که اغلب در پی وقوع یک جرم جنجالی و تحت تأثیر فضای احساسی جامعه صورت می گیرد — خارج ساخته و به سمت سیاست گذاری عقلانی، پیشگیرانه و مبتنی بر شواهد سوق می دهد. بنابراین، شفافیت تنها یک مکانیسم نظارتی منفعل نیست، بلکه ابزاری فعال و پویا برای یادگیری سازمانی، اصلاح مستمر و نهایتاً ارتقای کیفیت حکمرانی در هر دو قلمرو قضاوت و قانون گذاری است. در غیاب چنین شفافیتی، نظام عدالت کیفری در چرخه معیوبی از تصمیم گیری های ناکارآمد و قوانین نامؤثر گرفتار خواهد آمد، بی آنکه امکان تشخیص دقیق کاستی ها و راهبردهای اصلاحی برای آن میسر باشد.

۴. اصل توازن نهادی: از حکمرانی انحصاری تا حکمرانی ترکیبی

اگر مشارکت، روح حیات بخش و شفافیت، سیستم عصبی عدالت کیفری مردم سالار محسوب می شوند، توازن نهادی استخوان بندی ساختاری است که امکان ایستایی این کالبد زنده را فراهم می سازد. این اصل، با وام گیری از منطق کلاسیک

تفکیک قوا و بسط آن در پرتو حکمرانی مدرن، پاسخی ساختاری به ذات مستعد انحراف و تمرکز قدرت کیفری ارائه می‌دهد. تمرکز قاهره اختیارات در نهادهای هم‌خانواده و خودارجاع، نه تنها حقوق شهروندان را به مخاطره می‌اندازد، بلکه با خنثی‌سازی مکانیسم‌های خود-اصلاحی، نظام را به سمت خودکامگی تکنوکراتیک سوق می‌دهد—پدیده‌ای که در آن اقتدار برآمده از تخصص، به جای آن که ابزار تحقق عدالت باشد، به دیواری غیرقابل نفوذ در برابر پاسخگویی و نقد تبدیل می‌شود. واکاوی این بخش نشان خواهد داد که چگونه معماری معیوب نهادی—با تجمیع نقش‌های متعارض تعقیب، تحقیق و قضاوت در بدنه‌ای واحد—بنیان هر دادرسی منصفانه‌ای را سست می‌کند و چگونه استقرار حکمرانی ترکیبی از طریق نهادهای نظارتی مستقل و چندذینفعی، می‌تواند با ایجاد موازنه‌های قدرتی کارآمد، آخرین سنگر در برابر انحصار و ضامن نهایی مشروعیت باشد.

۴-۱. مبانی نظری: توازن نهادی به مثابه ضامن مهار قدرت

در کانون نظریه بازسازی‌گرایی، اصل توازن نهادی به عنوان سومین رکن بنیادین، پاسخی ساختاری به یکی از ریشه‌ای‌ترین آسیب‌شناسی‌های نظام‌های عدالت کیفری معاصر، یعنی پدیده تمرکز قاهره و بی‌مهار قدرت، ارائه می‌دهد. کلاینفلد با وام‌گیری از آموزه کلاسیک تفکیک قوا و بسط آن در پرتو نظریه حکمرانی چندسطحی، استدلال می‌کند که قدرت کیفری ذاتاً مستعد گسترش و انحراف است (Kleinfeld, 2019, p. 1523). از این منظر، تمرکز قدرت در نهادهای قضایی نه تنها تهدیدی برای حقوق شهروندان است، بلکه کارآمدی نظام قضایی را در بلندمدت تحلیل می‌برد.

در این چارچوب، کلاینفلد به نقد شدید آنچه «انحصارگرایی قضایی» می‌نامد، می‌پردازد. این انحصارگرایی به وضعیتی اشاره دارد که در آن کلیه مراحل فرآیند عدالت کیفری - از تعقیب و تحقیق گرفته تا صدور حکم و نظارت بر اجرای آن - در دستان یک نهاد یا گروه محدودی از نهادهای هم‌خانواده دولتی متمرکز شده است (Kleinfeld, 2016, p. 112). همانگونه که هابرماس نیز تأکید دارد، حکمرانی مردم‌سالار مستلزم وجود مکانیسم‌های نظارتی چندلایه و مستقل از نهادهای اجرایی است (Habermas, 1996, p. 178).

نماد بارز این انحصارگرایی در بسیاری از نظام‌های حقوقی، از جمله ایران، نهاد دادسرا است. کلاینفلد با تحلیل ساختاری نقش دادسرا نشان می‌دهد که چگونه این نهاد اغلب در کانون یک معماری نهادی معیوب قرار می‌گیرد. در این الگو، دادستان و بازپرسان زیر نظر او، همزمان سه نقش اساساً متعارض را ایفا می‌کنند: آنان هم طرف تعقیب‌کننده هستند که می‌کوشند اتهام را به اثبات برسانند، هم محقق هستند که ادله را جمع‌آوری و ارزیابی می‌کنند، و در عمل، اغلب به مثابه دادرس اولیه عمل می‌کنند که تصمیمات مقدماتی سرنوشت‌سازی مانند صدور قرار بازداشت موقت، تمدید حبس، یا حتی در مواردی قرار منع تعقیب صادر می‌نمایند. این تجمیع نقش‌های ناسازگار در یک نهاد واحد، ناقض اصل بنیادین بی‌طرفی است که سنگ بنای هر دادرسی منصفانه محسوب می‌شود (Ashworth, 2021, p. 76). این ساختار، به تعبیر کلاینفلد، نه تنها به صورت ذاتی مستعد سوءاستفاده از قدرت و انحراف از مسیر عدالت است، بلکه خود-بازبینی نهادی و کنترل درونی را به شدت تضعیف کرده و در نهایت کل نظام کیفری را به سمت تبدیل شدن به یک دستگاه خودکامه تکنوکراتیک سوق می‌دهد (Kleinfeld, 2016, p. 152).

در چنین سیستمی، خطاها و سوءاستفاده‌ها به دشواری قابل شناسایی و اصلاح هستند، چرا که نهادی که باید مورد نظارت قرار گیرد، خود ناظر اصلی است. تمرکز قدرت در دادسرا و نهادهای مشابه، فضایی بسته ایجاد می‌کند که در آن حقوق دفاعی متهم—به‌ویژه در حساسترین مرحله، یعنی تحقیقات مقدماتی (تدین، ۱۳۹۷)—که هم در اسناد بین‌المللی مانند ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) و هم در اصول ۳۲، ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده است—در عمل و به طور مکرر نقض شود (دهقانی و دیگران، ۱۴۰۱). دسترسی محدود به وکیل (دیوسالار و نجفی توانا، ۱۳۹۹)، امکان اعمال فشار برای اخذ اقرار، و دشواری در اعتراض مؤثر به تصمیمات، همگی از پیامدهای مستقیم این معماری متمرکز و فاقد توازن است. الگوی تمرکز قدرت و نقصان توازن نهادی در نظام دادرسی ایران، در مقررات پرونده‌محور نیز به وضوح قابل ردیابی است. ماده ۱۹۱ قانون آیین دادرسی کیفری را می‌توان نمونه‌ای کلاسیک از این معماری معیوب دانست. این ماده به بازپرس—که ذیل ساختار دادسرا عمل می‌کند—اجازه می‌دهد با استناد به مفاهیمی کاملاً ابهام‌آمیز و فاقد تعریف عینی مانند «ضرورت کشف حقیقت» یا «جرائم علیه امنیت»، قرار «عدم دسترسی» متهم و وکیل وی به اوراق و مدارک پرونده را صادر نماید (توجهی و کوره‌یز، ۱۳۹۸).

از این رو، از منظر کلاینفلد، توازن نهادی تنها یک آرمان نظری نیست، بلکه ضامن عملی مهار قدرت و آخرین سنگر در برابر خودکامگی تکنوکراتیکی است که می‌تواند حتی در پوشش قانون و رویه‌های رسمی نیز رخنه کند. همانگونه که آکمن (Ackerman, 2000, p. 64) نیز خاطرنشان می‌سازد، نظام‌های مردم‌سالار تنها زمانی پایدار می‌مانند که مکانیسم‌های نظارتی مستقل، قدرت نهادهای اصلی را متوازن سازند.

۲-۴. مکانیسم‌های حکمرانی ترکیبی: شوراهای نظارتی و نهادهای بازرسی مستقل

در پاسخ به چالش بنیادین انحصارگرایی قضایی و برای تحقق عینی اصل توازن نهادی، کلاینفلد با وام‌گیری از نظریه حکمرانی چندسطحی^{۱۰} و تلفیق آن با یافته‌های تجربی در زمینه اصلاحات قضایی، پیشنهاد ایجاد شبکه‌ای پیچیده و درهم‌تنیده از مکانیسم‌های نوین حکمرانی ترکیبی را ارائه می‌دهد که هسته مرکزی آن را تشکیل نهادهای نظارتی مستقل و چندذینفعی تشکیل می‌دهند (Kleinfeld, 2016, p. 145).

در صدر این مکانیسم‌ها، «شوراهای نظارتی ترکیبی» قرار دارند که از نمایندگان گروه‌های مختلف اجتماعی با زمینه‌های تخصصی مکمل تشکیل می‌شوند. ترکیب اعضای این شوراها به گونه‌ای طراحی شده که شامل قضات بازنشسته صاحب‌صلاحیت و دارای سابقه قضایی درخشان، وکلای با سابقه و دارای تخصص در حقوق کیفری، استادان دانشگاه و پژوهشگران برجسته در رشته‌های حقوق، جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی کیفری، فعالان باتجربه سازمان‌های مردم‌نهاد فعال در حوزه دفاع از حقوق بشر و حقوق شهروندی، و همچنین شهروندان عادی آموزش‌دیده و واجد شرایط می‌باشد.

¹⁰ - multi-level governance

این شوراها به هیچ وجه نباید نهادهایی تشریفاتی، مشورتی و فاقد اختیار باشند، بلکه می‌بایست از اختیارات واقعی، الزام‌آور و گسترده‌ای برخوردار باشند. این اختیارات باید شامل موارد متعددی از قبیل رسیدگی مستقیم و بی‌واسطه به شکایات شهروندان از عملکرد تمامی اجزای نظام عدالت کیفری از جمله ضابطان دادگستری، دادستان‌ها، بازپرسان و قضات، انجام بازرسی‌های دوره‌ای، برنامه‌ریزی شده و نیز سرزده و بدون اطلاع قبلی از کلیه نهادهای قضایی و اجرایی از جمله دادسراها، دادگاه‌ها، بازداشتگاه‌های موقت و زندان‌ها، دسترسی کامل و بدون محدودیت به کلیه پرونده‌ها، اسناد و مدارک مربوطه، انجام مصاحبه‌های محرمانه با متهمان، محکومان و کارکنان این نهادها، و همچنین امکان ارائه توصیه‌های اصلاحی عمومی، انتشار گزارش‌های تفصیلی و الزام نهادهای قضایی و اجرایی به ارائه پاسخ رسمی، شفاف و مستدل به این توصیه‌ها و گزارش‌ها باشد (Leib, 2021, p. 156; Ackerman, 2000, p. 71). بنابراین، شوراهای مذکور در واقع تجسم عینی و نهادینه‌شده حکمرانی خوب و پاسخگو هستند، چرا که در آن قدرت نه به صورت متمرکز، انحصاری و عمودی در دست دولت، بلکه به صورت افقی، غیرمتمرکز و توزیع‌شده میان نهادهای دولتی و ساختارهای مستقل، خودگردان و پویای جامعه مدنی توزیع شده است. مکانیسم مکمل، تقویت‌کننده و عمیقاً مؤثر دیگر، ایجاد «دفاتر بازرسی مستقل ملی و منطقه‌ای» است که مستقیماً به نهادهای تقنینی و مجالس قانونگذاری پاسخگو هستند و از استقلال ساختاری، اداری و بودجه‌ای کامل برخوردار می‌باشند (Leib, 2021, p. 154; Ackerman, 2000, p. 72).

این دفاتر که می‌توانند توسط مجالس قانونگذاری و با تصویب قوانین خاص و تضمین‌های حداکثری برای استقلال بودجه، استخدام و اداری ایجاد شوند، به عنوان چشمان بیدار، تیزبین و بی‌طرف جامعه در نظارت بر کل سیستم عدالت کیفری و تمامی اجزای آن عمل می‌کنند. آن‌ها این توانایی و اختیار را دارند که به صورت کاملاً مستقل، بی‌طرف، جامع و نظام‌مند به بررسی و واکاوی تخلفات احتمالی، نقض سیستماتیک حقوق شهروندی، انحراف از استانداردهای دادرسی عادلانه، سوءمدیریت‌های اداری و مالی، و هرگونه اشکال ساختاری یا عملکردی در نظام عدالت کیفری بپردازند و گزارش‌های عمومی جامع، شفاف، مستند و قابل فهمی را منتشر کنند.

وجود چنین نهادهای نظارتی قدرتمند، مستقل و دارای صلاحیت گسترده، حلقه مفقوده و بحرانی پاسخگویی مؤثر و نظارت ساختاریافته در بسیاری از نظام‌های کیفری را پر می‌کند. این نهادهای نظارتی پیشرفته با ایجاد یک کانال نهادینه‌شده، کارآمد و دائمی برای نظارت بیرونی چندلایه، مانع از آن می‌شوند که نهادهای قضایی به سیستم‌های بسته، خودارجاع، خودتأییدگر و مصون از نقد تبدیل شوند که در آن خطاها، سوءعملکردها و سوءاستفاده‌ها می‌توانند به راحتی پنهان، تکرار و تداوم یابند (Garland, 2001, p. 210; Power, 2003, p. 118).

اصل توازن نهادی، با ایجاد مکانیسم‌های نظارتی مستقل و چنددینفعی، نقشی تعیین‌کننده در ارتقای کیفیت در هر دو عرصه تقنین و دادرسی ایفا می‌کند. در حوزه قانون‌گذاری، وجود نهادهای نظارتی مستقل—مانند شوراهای عالی سیاست‌گذاری جنایی با ترکیب غیردولتی یا دفاتر بازرسی پارلمانی—مانع عملی در برابر تصویب قوانین سلیقه‌ای، شتابزده و مغایر با اصول دادرسی منصفانه ایجاد می‌کند. این نهادها با انتشار گزارش‌های کارشناسی و مستدل درباره لوایح کیفری، امکان ارزیابی عواقب و پیامدهای اجتماعی، حقوق بشری و اقتصادی قوانین پیشنهادی را پیش از تصویب نهایی فراهم می‌سازند. برای نمونه، یک شورای

نظارتی مستقل می‌تواند با تحلیل دقیق و انتشار عمومی نتایج آن، هشدار دهد که یک لایحه خاص—مثلاً در زمینه گسترش دامنه جرائم مستوجب اعدام یا محدودیت‌های شدید بر حقوق دفاعی—ممکن است ناقض تعهدات بین‌المللی دولت باشد، هزینه‌های زندان‌سازی را به شکلی غیرقابل تحمل افزایش دهد، یا به تشدید نابرابری‌های اجتماعی بینجامد.

این نظارت پیشگیرانه، قانون‌گذاران را در معرض تابوی افکار عمومی آگاه قرار داده و آنان را وامی‌دارد تا برای تصویب قوانین خود دلایل عقلانی و مستحکم‌تری ارائه کنند. همچنین در این فرآیند، کیفیت قانون‌گذاری را از طریق غنی‌سازی گفت‌وگو، تقنینی، شفاف‌سازی هزینه‌ها و فواید و وادار کردن قانون‌گذار به پاسخگویی در قبال انتخاب‌هایش، به طور سیستماتیک ارتقا می‌بخشد.

در عرصه دادرسی، نهادهای نظارتی ترکیبی با نظارت مستمر بر رعایت اصول دادرسی منصفانه، مستقیماً بر کیفیت فرآیند قضاوت تأثیر می‌گذارند. این نهادها—از طریق بازدیدهای ناگهانی از دادگاه‌ها، بررسی پرونده‌های مختومه و رسیدگی به شکایات شهروندان—بررسی می‌کنند که آیا اصولی چون حق دسترسی به وکیل، علنی بودن دادرسی، منع شکنجه برای اخذ اقرار و استقلال قضایی در عمل رعایت می‌شوند یا خیر (Leib, 2021, p. 167). برای مثال، یک هیئت نظارتی می‌تواند با تحلیل آماری آرای صادره، الگوی تبعیض‌آمیز در صدور احکام برای گروه‌های خاص قومی یا اجتماعی را شناسایی و افشا کند (Anwar et al., 2021, pp. 1545-1548)، یا با نظارت بر مرحله تحقیقات مقدماتی، موارد نقض سیستماتیک حقوق دفاعی متهمان را گزارش نماید. این گونه نظارت‌های بیرونی، برای قضاتی که دغدغه شهرت حرفه‌ای و مشروعیت نهادی خود را دارند، انگیزه‌ای قوی ایجاد می‌کند تا در فرآیند دادرسی دقت بیشتری به خرج دهند، از تصمیم‌گیری‌های جانبدارانه پرهیز کنند و احکام خود را بر مبنای استدلال‌های حقوقی مستحکم‌تری استوار سازند (Starr, 2022, p. 479).

بدین ترتیب، توازن نهادی از یک سو با بهبود کیفیت تقنین، بستر حقوقی عادلانه‌تری برای دادرسی فراهم می‌آورد و از سوی دیگر با ارتقای کیفیت دادرسی، تضمین می‌کند که قوانین—حتی اگر از کیفیت مطلوبی برخوردار باشند—به صورت منصفانه و عقلانی به اجرا درآیند. این دو کارکرد مکمل، در نهایت مشروعیت کل نظام عدالت کیفری را تقویت کرده و آن را در مسیر تحقق آرمان‌های حکمرانی خوب و حقوق کیفری مردم‌سالار قرار می‌دهد.

با وجود تمام مسائل پیش‌گفته، اجرای اصل توازن نهادی با چالش‌های متعددی روبرو است که نیازمند تدابیر عملیاتی دقیق می‌باشد. نخستین چالش، مقاومت نهادهای سنتی در برابر نظارت بیرونی است. نهادهای قضایی که برای دهه‌ها در فضایی بسته و خودارجاع عمل کرده‌اند، طبیعی است که در برابر ایجاد نهادهای نظارتی مستقل مقاومت نشان دهند. برای غلبه بر این مقاومت، می‌توان از راهبرد تدریجی بهره گرفت: آغاز با نهادهای نظارتی مشورتی و توسعه تدریجی اختیارات آنها بر اساس عملکرد و اثربخشی. همچنین، دیگر مسأله حائز اهمیت، تأمین استقلال مالی و اداری نهادهای نظارتی است. در این راستا، برای جلوگیری از وابستگی این نهادها به بودجه دولتی که می‌تواند استقلال آنها را تضعیف کند، می‌توان مکانیسم‌های مالی نوینی مانند اختصاص درصدی از عوارض قضایی یا ایجاد صندوق‌های مستقل با مشارکت بخش خصوصی و سازمان‌های مردم‌نهاد داد. سومین چالش، جذب و آموزش نیروهای متخصص برای این نهادهای نظارتی است. ایجاد آکادمی تخصصی نظارت قضایی با برنامه‌های آموزشی مدون برای اعضای شوراهای نظارتی می‌تواند تضمین‌کننده کیفیت نظارت و حرفه‌ای‌گری این نهادها باشد.

در نهایت، ایجاد فرهنگ سازمانی پذیرش نظارت در بدنه قضایی نیازمند برنامه‌های توانمندسازی و آگاه‌سازی است. برگزاری کارگاه‌های مشترک بین قضات و اعضای نهادهای نظارتی می‌تواند به تقویت انسجام و همکاری بین این نهادها کمک کند.

نتیجه گیری

این پژوهش با واکاوی نظریه بازسازی گرای کلاینفلد نشان داد که بحران مشروعیت در نظام‌های عدالت کیفری معاصر، پیش و بیش از آنکه ناشی از ناکارآمدی فردی یا ضعف‌های شکلی باشد، زاده یک معماری نهادی معیوب است. معماری‌ای که در آن، منطق کنترل و انقیاد، بر منطق ارتباط و بازسازی چیره شده است. یافته‌های این تحقیق مؤید آن است که گذار از این بحران و تحقق آرمان‌های حقوق کیفری مردم‌سالار، در گرو خروج از پارادایم سنتی حقوق کیفری به مثابه کنترل و استقرار یک پارادایم نوین حقوق کیفری به مثابه ارتباط است. هسته مرکزی این گذار پارادایمی، بازطراحی نهادی بر پایه سه اصل به هم پیوسته مشارکت، شفافیت و توازن نهادی است که در نسبت دیالکتیکی با یکدیگر، اکوسیستم مشروعیت‌بخش یک نظام کیفری مردم‌سالار را تشکیل می‌دهند.

در کانون این معماری نوین، اصل مشارکت قرار دارد که مشروعیت را از یک مقوله انتزاعی به یک فرآیند زنده و پویا تبدیل می‌کند. مشارکت در این چارچوب، نه یک مکمل اختیاری، که سنگ بنای هستی‌شناختی عدالت کیفری مردم‌سالار است. این اصل، عدالت کیفری را از انحصار تکنوکراتیک نخبگان حقوقی خارج ساخته و آن را به آیین جمعی بازتأیید ارزش‌ها تبدیل می‌کند. مشارکت در سه سطح سیاست‌گذاری، دادرسی و نظارت، تضمین می‌کند که حس جمعی عدالت و خرد عملی جامعه در کانون تولید و اجرای هنجارهای کیفری جریان یابد. تجربه نظام‌هایی چون ایران، که در آن سیاست جنایی بخشنامه‌ای جایگزین فرآیندهای مشارکت‌جویانه شده، گویای آن است که هرگونه انحراف از این اصل، نظام کیفری را به ابزاری برای تحمیل اراده گروه‌های خاص تبدیل کرده و آن را از کارویژه ترمیم‌گرایانه خود تهی می‌سازد.

اصل دوم، شفافیت، به مثابه جریان‌های ارتباطی این معماری عمل می‌کند. شفافیت استدلالی، اطلاعاتی و فرآیندی، پلی است که میان اقتدار تخصصی نهادهای قضایی و خرد جمعی جامعه ایجاد می‌شود. این اصل، امکان قضاوت جمعی عقلانی را فراهم ساخته و مشروعیت نظام کیفری را از حالت انفعالی به وضعیتی فعال و اقناعی ارتقا می‌دهد. تحلیل حاضر نشان می‌دهد که در غیاب شفافیت، حتی مشارکت نهادینه‌شده نیز می‌تواند به پوپولیسم کیفری منجر شود. از این رو، شفافیت نه یک فضیلت اخلاقی، که یک ضرورت کارکردی برای عقلانی‌سازی قدرت کیفری و امکان‌پذیر ساختن نظارت دموکراتیک بر آن است. مواردی چون حاکمیت اصل قانونمندی-شرع‌مندی در نظام‌هایی مانند ایران، که با ایجاد ابهام در منابع هنجارگذاری، حق افراد بر تأمین را متزلزل می‌سازد، مصداق بارز نقض این رکن حیاتی است.

در راس این هرم نهادی، اصل توازن نهادی قرار می‌گیرد که ضامن حفظ تعادل در این اکوسیستم پیچیده است. این اصل با نهادینه‌سازی مکانیسم‌های نظارتی چندلایه و مستقل، مانع از انحصار قدرت در نهادهای رسمی و خودکامگی تکنوکراتیک می‌شود. ایجاد نهادهای نظارتی ترکیبی و دفاتر بازرسی مستقل، تجسم عینی حکمرانی ترکیبی است که در آن قدرت به صورت

افقی میان نهادهای دولتی و ساختارهای جامعه مدنی توزیع شده است. توازن نهادی تضمین می‌کند که مشارکت آگاهانه و قدرت شفاف شده، به خودکامگی جدیدی منجر نشود. تمرکز قاهره قدرت در نهادهایی مانند دادسرا در برخی نظام‌ها، از جمله ایران، و تضعیف نهادهای مستقل نظیر وکالت، خلاف این اصل بنیادین عمل کرده و چرخه معیوب انحصار قدرت و فقدان پاسخگویی را تقویت می‌کند.

نسبت این اصول سه گانه، نسبت اعضای یک کالبد ارگانیکی است که فقدان هر یک، کلیت نظام را با اختلال مواجه می‌سازد. مشارکت بدون شفافیت به عوام‌فریبی می‌گراید؛ شفافیت بدون مشارکت به انفعال اطلاعاتی می‌انجامد؛ و هر دوی اینها بدون توازن نهادی می‌تواند به خودکامگی جدیدی بینجامد. این سه اصل در کنار یکدیگر، مثلث مشروعیت‌بخشی را تشکیل می‌دهند که در آن هر ضلع، ضلع‌های دیگر را تقویت و تکمیل می‌کند.

این پژوهش با واکاوی نظریه بازسازی گرای کلاینفلد نشان داد که بحران مشروعیت در نظام عدالت کیفری، ریشه در یک معماری نهادی معیوب دارد؛ معماری‌ای که در آن منطق کنترل و انقیاد، بر منطق ارتباط و بازسازی چیره شده است. یافته‌ها مؤید آن است که گذار از این بحران، مستلزم خروج از پارادایم سنتی حقوق کیفری به مثابه کنترل و استقرار پارادایم نوین حقوق کیفری به مثابه ارتباط است. هسته مرکزی این گذار، بازطراحی نهادی بر پایه سه اصل به هم پیوسته مشارکت، شفافیت و توازن نهادی است که در نسبت دیالکتیکی با یکدیگر، اکوسیستم مشروعیت‌بخش یک نظام کیفری مردم‌سالار را تشکیل می‌دهند. این پروژه اصلاحی را می‌توان بخشی از جنبش گسترده‌تر نوآوری دموکراتیک دانست که در پاسخ به شکاف عملکردی نهادهای سنتی نمایندگی شکل گرفته است (Warren, 2025). در همین راستا، اسکوبار و بوا (Escobar and Bua, 2025) با ارائه یک اصلاح گر مشارکتی استدلال می‌کنند که میدان نوآوری دموکراتیک، تحت سلطه هژمونی یک خوانش غیرانتقادی از دموکراسی مشورتی، بیش از حد بر مشروعیت متمرکز شده و از ظرفیت برای ایجاد تغییر واقعی غافل مانده است. معماری نهادی کلاینفلد، با تأکید همزمان و ساختاریافته بر سه رکن مشارکت (به مثابه تزریق خرد جمعی)، شفافیت (به عنوان بستر نظارت عقلانی) و توازن نهادی (در مقام ضامن مهار قدرت)، پاسخی مستقیم به این شکاف است. این چارچوب، نقشه‌راهی برای تکمیل دموکراسی نمایندگی از طریق طراحی نهادهای هوشمند، پاسخگو و مشارکت‌جو در حساس‌ترین عرصه حکمرانی، یعنی عدالت کیفری، ارائه می‌دهد و ظرفیت تحول‌آفرینی آن را از حاشیه به متن سیاست‌گذاری کلان می‌آورد. در پرتو این تحلیل، نظریه بازسازی گرای، عدالت کیفری را از یک دژ بسته قدرت به یک میدان عمومی گفت‌وگو تبدیل می‌کند. این گذار، اگرچه دشوار است، اما مسیر تحقق عدالتی است که مشروعیت خود را نه از رأس هرم قدرت، که لحظه به لحظه از شهروندانی می‌ستاند که مالکان اصلی آن هستند.

منابع فارسی

- پروین، خیراله و فیروزی، مهدیه. (۱۴۰۱). "شفافیت در امور عمومی به مثابه راهکار جلب اعتماد عمومی با تأکید بر نظام حقوقی ایران". فصلنامه مطالعات حقوق عمومی دانشگاه تهران. ۵۲ (۲)، ۵۹۷-۶۱۶.
<https://doi.org/10.22059/jpls.2019.281010.2009>
- تدین، عباس. (۱۳۹۷). حقوق اشخاص تحت بازداشت از منظر قانون آیین دادرسی کیفری ایران و مقامات دیوان کیفری بین‌المللی. در دائرةالمعارف علوم جنایی (جلد سوم، زیرنظر علی حسین نجفی ابرندآبادی). تهران: انتشارات میزان.
- توجهی، عبدالعلی و کوره‌پز، حسین محمد. (۱۳۹۸). "گونه‌شناسی محدودیت‌های حق دسترسی به وکیل در جرایم امنیتی با تأکید بر مرحله پیش دادرسی: مطالعه تطبیقی". فصلنامه پژوهش حقوق کیفری. ۷ (۲۷)، ۷۵-۱۰۸.
<https://doi.org/10.22054/jclr.2018.30544.1641>
- خاقانی اصفهانی، مهدی. (۱۴۰۳). "حقوق کیفری در کشاکش خرد ابزاری و خرد ارتباطی؛ تاملی از منظر مکتب فرانکفورت". فصلنامه مطالعات فلسفه حقوق. ۱ (۲)، ۹۷-۱۲۰. [Mahdi Khaghani Esfahani \(0000-0003-2782-6112\) - ORCID](https://doi.org/10.22054/jclr.2018.30544.1641)
- خالقی، علی. (۱۳۸۳). "علنی بودن دادرسی در پرتو اسناد بین‌المللی و حقوق داخلی". مجله پژوهش‌های حقوقی، ۳ (۵)، ۴۹-۲۹.
- خالقی، علی. (۱۴۰۴). نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوق.
- دورکیم، امیل. (۱۳۹۸). تقسیم کار اجتماعی (باقر پرهام، مترجم). تهران: نشر مرکز. (اثر اصلی منتشر شده در ۱۸۹۳)
- دیوسالار، نادر و نجفی توانا، علی. (۱۳۹۹). "چالش‌های دفاع در حقوق کیفری ایران". مجله تحقیقات حقوقی. ۲۳ (۹۲)، ۳۰۳-۳۲۶. [10.22034/jlr.2018.111868.1090](https://doi.org/10.22034/jlr.2018.111868.1090)
- دهقانی، علی، محمد، آشوری و رحمدل، منصور. (۱۴۰۱). "الزامات اصل بی‌طرفی در تحقیقات مقدماتی با چالش‌ها و راهکارها در نظام دادرسی ایران". فصلنامه پژوهش حقوق کیفری. ۱۰ (۳۹)، ۹-۳۷.
<https://doi.org/10.22054/jclr.2022.36537.1779>
- رحمانیان، حامد. حبیب‌زاده، محمدجعفر. (۱۳۹۲). "ابزارگرایی کیفری؛ قلمرو، مفهوم، شاخص‌ها". فصلنامه پژوهش حقوق کیفری. ۲ (۵)، ۴۷-۷۱.
- رزمجویی، مهرداد، کوشا، جعفر و شاملو، باقر. (۱۴۰۳). "بررسی و تحلیل تطبیقی امنیت قضایی در ایران". دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی. ۲ (۱)، ۱۵۴-۱۷۲.

- رمضانی قوام‌آبادی، محمدحسین. (۱۳۹۴). "مطالعه تطبیقی وضعیت حقوقی سازمان‌های مردم نهاد در ایران و فرانسه؛ از تاسیس تا فعالیت". مجله حقوق تطبیقی. ۶(۲)، ۵۴۱-۵۶۷. [10.22059/jcl.2015.55775](https://doi.org/10.22059/jcl.2015.55775)
- رستمی، هادی. (۱۳۹۹). حقوق کیفری و لیبرالیسم. تهران: نگاه معاصر.
- شیر، عباس. (۱۳۹۷). عدالت ترمیمی. تهران: نشر میزان.
- غلامی، حسین. (۱۴۰۳). "«این» یک قانون نیست (تأملی حقوقی-فلسفی در مصوبه حجاب و عفاف)". دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و جرم‌شناسی، ۲۸(۲)، ۳۰۵-۳۳۲. [10.22034/jcl.2025.2051421.1154](https://doi.org/10.22034/jcl.2025.2051421.1154)
- مؤذن‌زادگان، حسنعلی و رهدارپور، حامد. (۱۳۹۷). "اصل شفافیت قانون و جایگاه آن در رویه قضایی دیوان اروپایی حقوق بشر و حقوق کیفری ایران". فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی. ۲۳(۸۱)، ۱۹۳-۲۲۰.
- محمدی، شهرام. (۱۳۹۸). استحاله الگوهای ارزشی و نحوه انعکاس آن بر واکنش‌های کیفری. به کوشش علی حسین نجفی ابرندآبادی، دایره المعارف علوم جنایی، تهران: انتشارات میزان.
- مسعودیان خوزانی، مرجان و قاسمی، قاسم و کارگری، نوروز و مهر، نسرين. (۱۴۰۳). "قانون‌گذاری کیفری بی‌طرفانه؛ وحدت‌گرایی یا کثرت‌گرایی فرهنگی؟". آموزه‌های حقوق کیفری. ۲۱(۲۷)، ۲۶۳-۲۹۲. [10.30513/cld.2024.6380.2038](https://doi.org/10.30513/cld.2024.6380.2038)
- موسی‌زاده کوفی، مهدی، نجفی ابرندآبادی، و علی حسین. شاملو، باقر. محمودی جانکی، فیروز. (۱۴۰۲). "نقش دموکراسی در مشروعیت‌بخشی سیاست‌گذاری و فرآیند کیفری". فصلنامه تحقیقات حقوقی. ۲۶(۴)، ۱۱-۳۶. [10.48308/jlr.2022.227031.2214](https://doi.org/10.48308/jlr.2022.227031.2214)
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۳۹۲). درآمدی بر پژوهش در نظام عدالت کیفری: فرصت‌ها و چالش‌ها در: بایسته‌های پژوهش در عدالت کیفری، جلد ۱، تهران: میزان.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۴۰۱). حقوق کیفری آرایی سیاست جنایی در پرتو راهبردهای سیاست عمومی در: حقوق کیفری پویا، تهران: میزان.
- نجفی ابرندآبادی، علی حسین. (۱۴۰۴). درآمدی بر سیاست کیفری عوام‌گرا، دیباچه در لازرژ، کریستین. درآمدی بر سیاست جنایی. تهران: میزان.
- هژبرالساداتی، هانیه. (۱۳۹۲). عوام‌گرایی کیفری (بسترها، عوامل و آثار). تهران: میزان.

منابع انگلیسی

- Ackerman, B. (2000). *We the people: The new separation of powers*. Harvard University Press.
- Ashworth, A. (2021). *Principles of Criminal Law*. Oxford University Press.
- Amnesty International. (2023). *Prison conditions and oversight mechanisms: A global survey*. Amnesty International Publications.
- Anwar, S., Bayer, P., & Hjalmarsson, R. (2021). The Impact of Jury Race in Criminal Trials. *Quarterly Journal of Economics*, 136(3), 1517-1581. (pp. 1545-1548)

- [Brasil.io](#). (2023). *Transparency in the Brazilian judiciary: Annual report 2023*. [Brasil.io](#) Platform.
- Council of Europe. (2021). *The role of juries in modern criminal justice systems: A comparative analysis*. Council of Europe Publishing.
- European Commission for the Efficiency of Justice (CEPEJ). (2023). *Judicial Independence and Accountability: A Comparative Study*. Council of Europe. (pp. 134-137).
- Escobar, O., & Bua, A. (2025). Democratic innovation for change: A participatory corrective to deliberative hegemony. *Politics*, 00(0), 1–22.
- Fuller, L. L. (1978). The Forms and Limits of Adjudication. *Harvard Law Review*, 92(2), 353-409.
- Garland, D. (2001). *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*. University of Chicago Press.
- Garland, D. (2013). *The welfare state: A very short introduction*. Oxford University Press.
- Habermas, J. (1996). *Between facts and norms: Contributions to a discourse theory of law and democracy*. MIT Press.
- Habermas, J. (2021). Reflections and Hypotheses on a Further Structural Transformation of the Political Public Sphere. *Theory, Culture & Society*, 38(7–8), 145–171.
- Kleinfeld, J. (2016). *Reconstructing the criminal: A philosophical and sociological study of criminal law*. Cambridge University Press.
- Kleinfeld, J. (2016). Reconstructivism: The place of criminal law in ethical life. *Harvard Law Review*, 129(6), 1486–1562.
- Kleinfeld, J. (2019). Reconstructivism: The Place of Criminal Law in Ethical Life. *Harvard Law Review*, 129(6), 1486-1562.
- Leib, E. J. (2021). *Democracy and criminal justice: A design perspective*. Cambridge University Press.
- Power, M. (2023). *The Audit Society: Rituals of Verification* (Updated ed.). Oxford University Press.
- Sherman, L. W., & Strang, H. (2022). *Restorative justice: The evidence*. The Smith Institute.
- Tyler, T. R. (2020). *Why People Obey the Law*. Princeton University Press.
- United Nations Development Programme (UNDP). (2021). *Strengthening judicial integrity and capacity: A global programme on judicial integrity*. UNDP.
- European Commission for the Efficiency of Justice (CEPEJ). (2022). *European Judicial Systems: CEPEJ Evaluation Report – 2022 Evaluation Cycle (2020 data)*. Council of Europe Publishing.
- Warren, M. E. (2025). Democratic innovation and representative democracy. *Perspectives on Politics*, 23(1), 7–14.

